جلسه 541

یکشنبه 05/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حمل مطلق بر مقید بود. عرض کردیم اگر مطلق ومقید متوافقین بودند، و خطاب مطلق خطاب بدلی بود و نه شمولی، مثل إن افطرت فأعتق رقبة، إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنة. تارة ما می دانیم وحدت حکم را، یعنی آن حکمی که از خطاب مطلق فهمیدیم که وجوب عتق رقبه هست ما یک وجوب بیشتر در بین نداریم. در اینجا فرموده اند که باید خطاب مطلق را حمل کنیم بر مقید، بگوئیم مراد از إن افطرت فأعتق رقبة عتق رقبه مؤمنه است.

البته راه دیگری هم هست وآن این است که بگوئیم أعتق رقبة مطلق است وآن إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنة حکم استحبابی بیان می کند. ولی مشهور فقهاء فرموده اند این خلاف فهم عرفی است که با وجود جمع موضوعی بیائیم جمع حکمی بکنیم.

در مواردی که تأخیر بیان از وقت حاجت پیش نیاید، که انصافا این مطلب، مطلب درستی است. هنوز ماه رمضان نشده، امسال تشریع شد صوم شهر رمضان و ماه رمضان هم نشده است، وجب صوم شهر رمضان را ابلاغ کردند. دو خطاب هم از شارع صادر شد: یکی اینکه إن افطرتم فأعتقوا رقبة، در جلسه دیگر فرمودند إن افطرتم فأفطروا رقبة مؤمنة. انصاف این است که عرف هیچ تردید نمی کند در اینکه این خطاب دوم را مفسر خطاب اول می بیند، مفسر عرفی و نوعی خطاب اول می بیند، و حمل این خطاب دوم بر استحباب غیر عرفی است.

اما در مواردی که تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می آید این مشکل هست که ممکن است کسی بگوید که عرف متحیر می ماند. می گوید آیا یعنی شارع این خطاب مطلق را سالها به مردم گفت که إن افطرتم فأعتقوا رقبة، مردم رفتند عتق رقبه کافره کردند استنادا الی اطلاق الخطاب، حالا معلوم شده که کارشان اشتباه بوده، حمل کنیم آن خطاب مطلق را بر مقید که امروز آمد گفت فأعتقوا رقبة مؤمنة؟ یا نه، ممکن است این خطاب دوم حکم استحبابی باشد؟

البته این در مواردی است که احتمال نسخ نیست. در موارد احتمال نسخ می گویند فعلا ما خطاب إن افطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة داریم، سالهای گذشته شاید مصلحت در این بوده که عتق رقبه مطلقا واجب باشد و مجزی باشد عتق رقبه کافره، ولی از این به بعد مصلحت در این بوده است که واجب بشود عتق رقبه مؤمنه. اگر احتمال نسخ بدهیم کما فی روایات زمان النبی صلی الله علیه وآله باز اخذ می کنند به این خطاب مقید و حمل بر وجوب می کنند، منتهی نسبت به گذشته می گویند شاید این خطاب از این به بعد مقید می کند وجوب عتق رقبه را به رقبه مؤمنه. نسبت به گذشته می گویند روشن نیست، شاید حکم نسخ شده است. تا حالا وجوب عتق رقبه مطلق بوده ولی از این به بعد مقید است به عتق رقبه مؤمنه.

اما در مواردی که احتمال نسخ نیست مثل روایات ائمه علیهم السلام، این همه مطلق گفتند که إن افطرتم فأعتقوا رقبة، بعد امام صادق علیه السلام بفرماید إن افطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة، خب مردم متحیر می مانند. احتمال نسخ که نیست، زمان نسخ زمان پیامبر است، بعد از پیامبر که دیگر مدت تشریع احکام تمام می شود. امر دائر است بگوئیم که این خطاب مقید که از امام صادق علیه السلام صادر شده است حکم استحبابی است افضل الافراد است، یا بگوئیم آن اطلاقی که سالها به مردم گفته شد که إن افطرتم فأعتقوا رقبة آن اطلاق مراد جدی نبوده است که مستلزم تفویت مصلحت است، افرادی به اعتماد آن خطاب مطلق رفتند عتق رقبه کافره کردند وبه خلاف واقع افتادند. انصاف این است که در اینجا عرف متحیر می ماند می گوید ما نمی گوئیم تأخیر بیان از وقت حاجت همه جا قبیح است. نه، ممکن است مصلحتی اقتضاء بکند که تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح نباشد، ولی آیا جمع عرفی است که وقتی بعد از تأخیر بیان از وقت حاجت خطاب مقید صادر شد احتمال نسخ هم نمی دهیم بیائیم حمل کنیم آن خطاب مطلق صادر در سالهای گذشته را بر این مقید، یا نه ممکن است این خطاب مقید از باب افضل الافراد بوده و استحبابی بوده است. انصاف این است که این فرمایش مشهور که در اینگونه موارد هم حمل مطلق بر مقید می کنند و مقید را حمل بر افضل الافراد نمی کنند ثابت نیست و ما در این مناقشه داریم.

آقای سیستانی هم مناقشه کردند منتهی در خصوص موردی که آن خطاب مطلق به لسان مقام إفتاء بوده است. ایشان می فرمودند خطاب مطلق دو جور است: گاهی خطاب مطلق را می گویند در مقام تعلیم احکام به امثال زراره و محمد بن مسلم، اینجا اشکال ندارد خطاب مطلق را در مقام تعلیم احکام بگویند مقیدش را منفصل ذکر بکنند. اما اگر خطاب مطلق را در مقام افتاء امام بیان فرموده است، یعنی عامی آمد سؤال کرد از وظیفه فعلیه اش و گفت هلکت و اهلکت چون جامعت اهلی فی نهار شهر رمضان، اما به او فرمود أعتق رقبة. خب این مقام، مقام افتاء است دیگر، یعنی بیان وظیفه فعلیه سائل هست. اما به او بطور مطلق بفرماید أعتق رقبة، بعد خطاب مقید را در یک جای دیگری به یک شخص دیگری بیان کنند که إن افطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة، ایشان فرمود که نه اینها عرفی نیست که حمل مطلق بر مقید بشود، بلکه آن مقید را حمل می کنیم بر افضل الافراد.

اقول: به نظر ما فرقی نمی کند، در روایات مقام تعلیم هم تأخیر بیان از وقت حاجت در آنجا هم مشکل ساز است. عرفی نیست که امام علیه السلام خطاب به زراره بفرمایند من جامع اهله فی نهار شهر رمضان یا من افطر فی نهار شهر رمضان فلیعتق رقبة. بعد این زراره از امام که این مطلب را شنید اتفاقا زودتر مبتلا می شود به این مسائل، چون مرجع فتوای مردم است. ممکن است از درب خانه امام که بیاید بیرون همین مطلب را از او سؤال کنند، و زراره به اعتماد اطلاق جواب امام علیه السلام فتوی بدهد که عتق رقبه کافره هم مجزی است. بعد صبر کنند چند سال بعد یا همین امام علیه السلام یا امام بعدی به زراره مقیدش را بگوید یا به کس دیگری. کجا این مطلب عرفی است. به نظر می رسد که اینجور موارد هم عرف متحیر می ماند. متعین نیست به نظر عرف حمل مطلق بر مقید در موارد تأخیر بیان از وقت حاجت در اینجور مواردی که راه دیگری هم وجود دارد، وآن این است که خطاب مقید را حمل کنیم بر افضل الافراد. این هم یک راه است.

سؤال وجواب: مصلحت اقوی اقتضاء می کند که امام تأخیر بیان از وقت حاجت داشته باشد حرفی نیست، اما قبح تأخیر بیان از وقت حاجت از بین می رود. جمع عرفی متعین می شود به اینکه ما آن خطاب إن افطرت فأعتق رقبة را حمل کنیم بر این عتق رقبه مؤمنه؟ امام باقر علیه السلام می فرمود إن افطرتم فأعتقوا رقبة، امام صادق علیه السلام فرمود إن افطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة، آیا عرف در عین حالی که می پذیرد که اصلا امر دین تفویض شده است به ائمه علیهم السلام طبق روایات ما و با وجود مصالحی که ائمه علیهم السلام تشخیص می دادند هیچ قبحی ندارد تأخیر بیان از وقت حاجت. اصلا وظیفه فعلیه ما این است که به کلمات ائمه علیهم السلام عمل کنیم، در این حرفی نیست. اما آیا اینها کافی است که عرف بگوید دیگر در مقام جمع عرفی من می آیم حمل می کنم آن خطاب إن افطرتم فأعتقوا رقبة در کلام امام باقر علیه السلام را بر عتق رقبه مؤمنه، چون امام صادق علیه السلام فرمود إن أفطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة. نه، یک راه دیگری وجود دارد، عرف می گوید شاید هم امام صادق علیه السلام چون افضل الافراد عتق رقبه مؤمنه بود اینطور فرمود.

سؤال وجواب: یک وقت راه منحصر است به حمل مطلق بر مقید، او را ما پذیرفتیم، مثل اکرم العالم با لاتکرم العالم الفاسق. راه دیگری ندارد غیر از اینکه بگوئیم حمل می کنیم مطلق را بر مقید، چون اکرم العالم مطلق شمولی است، اگر ما به این مطلق شمولی عمل کنیم معنایش این است که خطاب مقید را طرح کرده ایم. خب اینجا عرف می گوید با توجه به اینکه روش شارع بر اعتماد بر قرائن منفصله است شما خطاب مقید را طرح نکنید راه جمع حمل مطلق بر مقید است. مراد از اکرم العالم همان عالم عادل است. اما وقتی دو راه وجود دارد، یکی حمل اعتق رقبة بر عتق رقبه مؤمنه که حمل مطلق بر مقید است، راه دوم حمل مقید است بر افضل الافراد، این احتمال که هست، عرف از کجا بیاید بگوید نخیر این احتمال دوم باطل است؟ شما این موارد را در فقه اصل مسلم بگیرید که نباید حمل بر افضل الافراد کرد این مصادره به مطلوب است. شما صد مورد هم ذکر بکنید به عنوان مثال، ما در کل این صد مورد هم این اشکال را داریم. فرقی نمی کند.

سؤال: چرا جمع موضوعی را مقدم کنیم؟ جواب: چون از اول راه عرفی نیامد، تأخیر بیان از وقت حاجت بود راه عرفی نبود. وقتی راه عرفی نبود عرف می گوید اگر می گذاشتید من راه عرفی خودم را بروم می دانستم چکار کنم، اگر قبل از وقت حاجت خطاب مقید می آمد می دانستم چکار کنم، حمل می کردم مطلق را بر مقید، حمل بر افضل الافراد نمی کردم، مثل مثال اینکه قبل از ماه رمضان که روزه تشریع شده خطاب إن افطرتم فأعتقوا رقبة آمد، چند روز بعدش خطاب إن افطرتم فأعتقوا رقبة مؤمنة آمد، عرف می بیند که هیچ مشکلی نیست. خطاب مقید قبل از مضی وقت حاجت صادر شد. اما وقتی که خطاب مقید بعد از مضی وقت حاجت آمد عرف می گوید دیگر این راه راهی نیست که برای من شناخته شده باشد.

بله شما می گوئید شارع تأخیر بیان از وقت حاجت داشته قبول، اما برای جمع عرفی کافی نیست، چون این راه برای من شناخته شده نیست احتمال دارد که مراد مولا از آن خطاب مقید افضل الافراد باشد، راه که منحصر نیست به حمل مطلق بر مقید. بله مواردی که راه منحصر است به حمل مطلق بر مقید، مثل اکرم العالم و لاتکرم العالم الفاسق، حرفی نداریم، حمل می کنیم اکرم العالم را بر عالم عادل. اما در مطلق بدلی راه دیگری وجود دارد. ما چه جور این راه حمل بر افضل الافراد را ابطال کنیم از نظر عرفی؟

بله گاهی قرائنی در روایات هست که حمل بر افضل الافراد غیر عرفی باشد او بحث دیگری است. ما بحث فقهی نمی کنیم، هر کجا باید حساب قرائن خاصه را ببینیم. اما بطور عام نمی شود قاعده اصولیه تأسیس کرد که در مطلق بدلی مثل إن افطرت فأعتق رقبة اگر بعد از مضی وقت حاجت آمد که إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنة العرف یقدم حمل المطلق علی المقید علی حمل الامر فی المقید علی الاستحباب. نه، این قاعده که عرف حمل می کند أعتق رقبة را بر رقبه مؤمنه و حمل أعتق رقبة مؤمنة بر استحباب وافضل الافراد عرفی نیست این قاعده برای ما ثابت شده نیست.

سؤال وجواب: مگر مخالف مشهور شدن جرم است. حالا در مقام عمل آدم احتیاط می کند یک بحث دیگری است، ولکن ما به وجدان عرفی مان نمی توانیم جازم بشویم که در موارد تأخیر بیان از وقت حاجت راه عرفی این است که ما آن خطابی که از امام باقر علیه السلام صادر شد که من افطر فلیعتق رقبة بیائیم حمل کنیم بر عتق رقبه مؤمنه، چون امام صادق علیه السلام فرمود من افطر فلیعتق رقبة مؤمنة. خب در این سالهای متمادی که خطاب مطلق را مردم می شنیدند و هنوز خطاب مقید را نشنیده بودند آیا مردم اغراء به جهل شدند و مصلحت واقعیه از مردم تفویت شد. من نمی خواهم بگویم این قبیح است، نه مصلحت داشته باشد، ولی آیا عرف می گوید این راه متعین است؟ نه، احتمال حمل بر افضل الافراد هست. آنی که آقای سیستانی در روایات مقام افتاء فرموده اند ما در کل روایات می گوئیم. روی این جهت که می گوئیم روایات مقام تعلیم هم مثل روایات مقام افتاء است. اگر روایت مقام افتاء یک شخص عامی را به خلاف واقع می اندازد، ولی در روایات مقام تعلیم عرض کردیم مشکل بیشتر است، چون زلة العالم است. ومعلوم هم نبود که امام علیه السلام یک ساعت بعد به زراره آن مقیدش را بگویند، بلکه ممکن بود اصلا امام بعدی مقید را بگویند آنهم نه به زراره بلکه به راوی بعدی. به چه درد زراره می خورد؟ زراره صد بار بر اساس آن خطاب مطلق فتوی داده و مردم به اشتباه افتاده اند. پس این اشکال در روایات مقام تعلیم هم هست.

سؤال وجواب: ما می گوئیم شما باید احراز کنید که حمل مطلق بر مقید جمع عرفی است. شما باید شرائط جمع عرفی را احراز کنید. ما که گفتیم نمی دانیم. لاادری نصف العلم. گفتیم نمی دانیم چه بکنیم، آیا حمل مطلق بر مقید بکنیم یا حمل مقید بر افضل الافراد بکنیم. شما که می فرمائید که حمل مطلق بر مقید متعین است شرائطش را شما باید احراز کنید.

ولعل سر اینکه آقای زنجانی فرموده اند که ما قبول نداریم که جمع موضوعی مقدم است بر جمع حکمی، لعل سرّش همین است که ما عرض کردیم. والا در جائی که تأخیر بیان از وقت حاجت پیش نیاید که انصافا عرف جمع موضوعی می کند. بعید است اینجا که تأخیر بیان از وقت حاجت پیش نمی آید هم ایشان قبول نکنند تقدیم جمع موضوعی را بر جمع حکمی وبگویند موارد در فقه باید جداگانه بررسی بشود. خب اگر قبل از وقت حاجت باشد که بعید است عرف تردید کند. عرض کردم قبل از ماه رمضان زمینه سازی می کنند برای تشریع صوم، آیه می آید که کتب علیکم الصیام، پیامبر هم یک روز فرموده اند من افطر فلیعتق رقبة، چند روز دیگر فرموده اند من افطر فلیعتق رقبة مؤمنة، بعید است که اینجا کسی در فهم عرف تشکیک بکند. عرف می گوید این خطاب دوم قرینه است بر تفسیر خطاب اول که آن عتق رقبه، عتق رقبه مؤمنه باشد. مشکل در جائی است که تأخیر بیان از وقت حاجت لازم بیاید.

مرحوم آقای خوئی فرمودند: در مواردی که ما شک داریم که آیا وحدت حکم است یا تعدد حکم، نمی دانیم یک وجوب داریم که راه حل این است که بگوئیم خطاب اعتق رقبة مؤمنة مقید خطاب اعتق رقبة هست، چون یک وجوب بیشتر نداریم و مقتضای حمل مطلق بر مقید این است که بگوئیم واجب عتق رقبه مؤمنه است، یا دو وجوب داریم، یک وجوب عتق رقبه و یک وجوب عتق رقبه مؤمنه، که دیگر حمل مطلق بر مقید نمی کنیم چون دو تا وجوب مستقل است. مرحوم آقای خوئی فرموده اگر شک کردیم که آیا وحدت حکم است و یک وجود در بین بوده است، حتی یتعین حمل خطاب أعتق رقبة علی کونه رقبة مؤمنة، یا دو وجوب است یکی وجوب طبیعت عتق رقبه و یکی وجوب عتق رقبه مؤمنه، که دو تا وجوب مستقل است هر کدام هم موضوع خودش را دارد و حمل مطلق بر مقید نمی شود. فرموده اگر شک کردیم ما باید ملتزم بشویم به وحدت حکم و حمل کنیم مطلق را بر مقید. چرا؟

ایشان فرموده: مدرک این مطلب وقاعده این است که تعدد حکم محال است به نحو عرضیت باشد. حتما اگر دو تا وجوب داریم باید وجوب مطلق وجوب ترتبی باشد وجوب مشروط باشد. چطور؟ فرموده: مولا اگر بخواهد دو تا وجوب جعل کند، یک وجوب را ببرد روی عتق رقبه مؤمنه، وجوبی را که می برد روی عتق رقبه باید مشروط باشد به عصیان آن وجوب اول، بگوید: أعتق رقبة مؤمنة، إن لم تعتق رقبة مؤمنة فأعتق رقبة. تنها راه این است. اما اینکه بخواهد بطور مطلق بگوید أعتق رقبة در کنار آن وجوب عتق رقبه مؤمنه یک وجوب مطلق هم برود روی ذات عتق رقبه، این محال است. چرا محال است؟ فرموده برای اینکه این لغو است. چه اثری دارد؟ برای کسی که عتق رقبه مؤمنه می کند امتثال می کند وجوب عتق رقبه مؤمنه را، نسبت به همچنین فردی وجوب عتق رقبه لغو است. برای مؤمن مطیع که خطاب عتق رقبة مؤمنه را امتثال خواهد کرد، برای او جعل کنند وجوب عتق رقبه را این لغو است. چرا؟ برای اینکه او که عتق رقبه مؤمنه می کند عتق ذات رقبه هم می کند دیگر. پس باید برای کسی واجب کنند عتق رقبه را، که امر به عتق رقبه مؤمنه او را تحریک به امتثال نمی کند. بگویند إن کنت لا تمتثل الامر بعتق رقبة مؤمنة فیجب علیک عتق رقبة.

ایشان فرموده است: علاوه این وجوب عتق رقبه بطور مطلق بازگشتش به تخییر بین اقل و اکثر است. تخییر بین اقل و اکثر مثل اینکه مولا به یکی بگوید یا زید را اکرام کن یا زید و عمرو را اکرام کن. این غلط و محال است. چرا؟ برای اینکه زید را که باید اکرام کنیم. زید را که اکرام کردیم می خواهیم عمرو را اکرام بکنیم می خواهیم نکنیم. پس معنا ندارد که بگوید واجب است بر تو که یا زید را اکرام کنی یا زید و عمرو را اکرام کنی. خب باید بگوید واجب است زید را اکرام کنی و مستحب است عمرو را اکرام کنی. وقتی که من واجب است زید را اکرام بکنم و عمرو را هم می توانم اکرام بکنم یا نکنم، معنا ندارد بگوید بر تو واجب است یا زید را اکرام بکنی و یا زید و عمرو را اکرام کنی. اکرام کردن عمرو که واجب نیست می توانم ترک کنم. اکرام کردن زید هم که واجب است علی أیّ تقدیر. پس این تخییر بین اقل و اکثر معنا ندارد. پس باید بگوید زید را بطور تعیین باید اکرام کنی، عمرو را هم می خواهی اکرام کن می خواهی نکن. اینکه واجب تخییری بکند بگوید بر تو واجب است یا زید را اکرام کنی یا زید و عمرو را، این معنا ندارد. چون اکرام زید واجب تعیینی است لابد منه است، به هر حال زید را باید اکرام کنیم، اما اکرام عمرو ما مرخصیم در ترکش. این چه واجب تخییری است که اکرام زید را حتما باید انجام بدهم و اکرام عمرو را هم می توانم انجام ندهم، این چه واجب تخییری شد.

فرموده اینجا هم همین است، اینجا هم وقتی مولا می گوید أعتق رقبة دو تا وجوب می آورد، وجوب عتق رقبه مؤمنه، وجوب عتق ذات رقبه. معنایش این است که شما مخیرید، یا فقط عتق رقبه مؤمنه بکنی که امتثال هر دو تکلیف کردی، یا اول بروی عتق رقبه کافره بکنی بعد بروی عتق رقبه مؤمنه بکنی. این می شود دیگر. اینکه می شود تخییر بین اقل و اکثر. یعنی من مخیر شدم یا فقط عتق رقبه مؤمنه بکنم یا عتق رقبه مؤمنه بکنم و عتق رقبه کافره بکنم. مثل همان مثالی که من مخیر می شوم یا فقط زید را اکرام کنم و یا هم زید را اکرام کنم و هم عمرو را. خب این می شود تخییر بین اقل و اکثر و این محال است.

وقتی نتیجه این شد که امر به مطلق باید ترتبی باشد، یعنی إن لم تعتق رقبة مؤمنة فأعتق رقبة، اینجوری باید باشد و جور دیگرش محال است. خب ما اگر بخواهیم خطاب أعتق رقبة را حمل کنیم بر این نحو، معنایش این است که حکم را تقیید زدیم، معنایش این است که وجوب عتق رقبه را مشروط کردیم به عصیان عتق رقبه مؤمنه، با اینکه تا حالا اینقدر فریاد زدیم که جمع موضوعی بر جمع حکمی مقدم است. حمل مطلق بر مقید باید کرد. نباید بیائید یک کاری بکنید که حکم مقید بشود. شما اگر بخواهید وجوب أعتق رقبة را ترتبی بکنید این تقیید حکمی است. پس این کار را نباید بکنید. و تعدد حکم بدون تقیید حکمی هم ممکن نیست. تعدد وجوب بدون تقیید حکمی ممکن نیست، وجوب عتق رقبه باید بشود مشروط به عصیان عتق رقبه مؤمنه، واین تقیید حکمی جمع حکمی است و با وجود جمع موضوعی حمل مطلق بر مقید نوبت به این جمع حکمی نمی رسد. ببینیم این فرمایش آقای خوئی ره درست است یا نه.